

بررسی عناصر اربعه (آب، باد، خاک، آتش) در آثار محمدرضا شفیعی کدکنی

محمد معین صفاری

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور واحد مرودشت

چکیده

عناصر چهارگانه طبیعت (آب، خاک، باد، آتش) در فرهنگ اساطیری ایرانیان و حتی دیگر فرهنگ‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به گونه‌ای که از این عناصر به عنوان سرمایه هستی و یاور آفریدگار در امر آفرینش یاد می‌شود. پس به خاطر تقدس و برجستگی این عناصر در فرهنگ ایرانیان، ادبیات فارسی و آثار شاعران ایرانی سرشار از تصویرهایی است که از این عناصر ارائه شده است. از این رو نوشتار حاضر بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی ضمن اشاره به جایگاه هر یک از این عناصر در فرهنگ اساطیری ایرانیان، بازتاب عناصر اربعه را در آثار محمدرضا شفیعی کدکنی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و مشخص نماید تا چه حدودی باورهای اساطیری و شرایط اقلیمی در تصویرسازی این شاعر موثر بوده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که افزون بر تأثیرگذاری باورهای باستانی و اساطیری در ارائه تصاویر مختلف و متنوع از عناصر اربعه، جریان سمبولیسم اجتماعی هم در نحوه نمادپردازی از این عناصر در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی بی‌تأثیر نبوده است و او متناسب با فضای حکومتی و سیاسی حاکم بر جامعه (دوره پهلوی) با استفاده از عناصر چهارگانه تصاویری متنوعی ارائه داده است؛ این شاعر گاهی خاک را به عنوان نماد سرزمین ایران به کار می‌برد، در جایی دیگر آب و باران را نماد آزادی و رهایی به تصویر می‌کشد و باد و تندر و طوفان را مظهر و نشانه خشم و خروش جامعه و رمز قیام و مبارزه می‌دانند.

واژگان کلیدی: شعر معاصر، اسطوره، عناصر اربعه، شفیعی کدکنی.

مقدمه

عناصر چهارگانه طبیعت (آب، خاک، آتش) از آغاز آفرینش بشری تا عصر حاضر همواره از ارزش و قداست خاصی برخوردار بوده‌است به گونه‌ای که در میان جوامع بشری همیشه نسبت به این عناصر چهارگانه نگاهی ویژه، وجود داشته‌است. به عنوان مثال؛ پیشینه مذاهب مردمان مختلف قبل از گرویدن به آیین‌های یکتاپرستی و همچنین الهه‌های متعددی که در رابطه با این عناصر چهارگانه در میان اقوام مختلف وجود داشته‌است، شاهی بر این مدعاست. در اساطیر سومری و بابلی، منشأ خلقت و آفرینش را آب می‌دانند. در اسطوره سومریان در آغاز خلقت تنها الهه «نمو» یعنی آب‌های نخستین وجود داشت که پسر و دختری با نام‌های «آن» (الهه آسمان) و «کی» (الهه زمین) را پدید آورد، این دو در آغاز به هم چسبیده بودند و از مادر خود جدا نمی‌شدند ولی بعداً از مادر خود جدا شدند و با هم ازدواج کردند. حاصل این ازدواج «نلیل» (الهه باد) بود که با نیروی خارق‌العاده خود توانست پدر و مادر خود را از هم جدا کند، یکی را بالا برد که آسمان شد و دیگری را گستراند که زمین شد. در اساطیر بابلیان هم، هنگامی که آسمان و زمین نبود، آب‌های نخستین با نام سه الهه «آسو» (آب شیرین)، «تعامه» (آب شور) و «ممو» (مه) وجود داشتند و آب نخستین که در آغاز خلقت همه جا را گرفته بود با عث به وجود آمدن دیگر الهه‌ها و موجودات گردید (اخوان بهبهانی، ۱۳۸۱: ۴).

در ایران باستان هم عناصر چهارگانه از ارزش و جایگاه قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. اعتقاد به وجود الهه «آناهیتا» یا همان الهه آب و بیان نبردهای «تیشتر» (منشأ باران) با «آپوش» (دیو خشکسالی) در اساطیر ایرانی بیانگر این باورهاست. در اسطوره‌های ایرانی، تیشتر در نبرد با آپوش به قربانی دادن مردم و یاری آنان نیاز دارد و در نبردی که بین این دو صورت می‌گیرد، اهورا با قربانی کردن به یاری او می‌شتابد (اسدیان، ۱۳۵۸: ۳۹). افزون بر این اشاره‌های فراوانی که در متون باستانی و قدیمی به عناصر چهارگانه شده است، نشانگر توجه به این عناصر است:

«چنین گوید به دین که نخستین آفریده همه آب سرشکی بود؛ زیرا همه از آب بود جز تخمه مردمان و گوسپندان؛ زیرا آنان را تخمه از آتش است. او، نخست، آسمان را آفرید برای بازداشتن {اهریمن و دیوان} باشد که آن را آغازین خوانند. دیگر آب را آفرید برای از میان بردن دیو تشنگی» (بهار، ۱۳۷۶: ۴۴).

اما با وجود گرایش دینی جامعه بشری به آیین‌های یکتاپرستی در قرن حاضر، باز هم این چهار عنصر از جایگاه قابل توجه‌ای در میان فرهنگ و آداب رسوم مردمان جوامع مختلف برخوردار است و نه تنها از جایگاه این عناصر کاسته نشد بلکه در کتاب‌های مقدسی چون قرآن کریم نیز به این عناصر از زاویه دید تازه‌ای نگریسته شد، آیه شریفه زیر بیانگر این نگاه است:

«و جعلنا من الماء کل شیء» (انبیاء، آیه ۳۰)

ترجمه: هر چیز زنده‌ای را از آب به وجود آوردیم.

در آیین مسیحیت هم به این مهم توجه شده‌است. به عنوان مثال در حدیثی منسوب به حضرت مسیح (ع) اشاره شده‌است: «او که به من نزدیک است، به آتش نزدیک است» (ر.ک. یونگ، ۱۳۷۳: ۲۸۴). همچنین در باورهای عارفانه مسیحی، «روح القدس» نیز آتشین است و موجب تصعید می‌شود (همان: ۵۲۸).

بنابراین با توجه به این امر که شاعران و نویسندگان، زبان گویای جامعه خویش هستند، در بسیاری از آثار خود به این مهم توجه نشان داده و تصاویر مختلفی از این عناصر چهارگانه در شعرها و نوشته‌هایشان به مخاطب ارائه کرده‌اند.

محمدرضا شفیعی کدکنی یکی از شاعران معاصر ایرانی است که با باورهایی که نسبت به عناصر چهارگانه طبیعت در جامعه ایرانی وجود داشته‌است، همراه و همگام بوده و با استفاده از این عناصر، تصاویر مختلفی در سروده‌هایش ارائه داده‌است. قابل ذکر است که شفیعی کدکنی پرورش یافته در محیط نیمه کویر خراسان و نیشابور است، بنابراین وی تلاش کرده‌است،

متناسب با طبیعت پیرامون خود، از این عناصر، تصاویر شاعرانه‌ای ارائه بدهد زیرا شاعری که در محیط نیمه کویری و خشک خراسان زندگی کرده‌است بدون شک نسبت به کسی که در محیط سرسبز و بارانی شمال ایران زندگی کرده‌است، نگاهی متفاوت به این عناصر دارد و به تبع آن تصاویر متفاوتی از این عناصر به مخاطب عرضه می‌کند. از این رو پژوهش حاضر بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی ضمن اشاره مختصری به جایگاه عناصر چهارگانه در فرهنگ اساطیری ایرانی، به بررسی تصاویر ارائه شده از عناصر اربعه (آب، آتش، باد، خاک) در آثار شفيعی کدکنی بپردازد.

پرسش‌های پژوهش

اصلی‌ترین پرسش‌های این نوشتار عبارتند از:

- عناصر اربعه در شعر شفيعی کدکنی نماد و سمبل چه چیزهایی هستند؟
- آیا باورهای اساطیری و مذهبی در نمادپردازی این عناصر دخیل بوده‌است؟
- بسامد کدام یک از این عناصر در شعر شاعر فراوان است؟
- آیا اقلیم و طبیعت توانسته است بر نمادپردازی شاعر از این عناصر تاثیرگذار باشد؟

پیشینه پژوهش

پیش از پردازش موضوع لازم است، ذکر شود که به علت نو بودن موضوع نوشتار حاضر، تاکنون پژوهشی در این زمینه صورت نگرفته است. اما با توجه به جایگاه شفيعی کدکنی در ادب معاصر ایران، پژوهش‌های مختلفی پیرامون آثار این دو صورت گرفته است که پرداختن مفصل به همه آنها در این مجال نمی‌گنجد بنابراین به صورت مختصر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- اقبالی، ابراهیم و حسین رسول‌زاده (۱۳۸۸)؛ با عنوان «بررسی عناصر ساختار غزل‌های سیاسی-اجتماعی در اشعار هوشنگ ابتهاج و شفيعی کدکنی» که نگارندگان در آن با مقایسه غزل‌های سیاسی و اجتماعی ابتهاج و شفيعی کدکنی برخی از مضامین شعری مشترک دو شاعر را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

- حسن‌زاده میرعلی، عبدالله و رضا قنبری عبدالملکی (۱۳۹۰) در پژوهشی با نام «بازتاب اشعار سنتی و معاصر فارسی در شعر شفيعی کدکنی» بر اساس نظریه بینامتنی ژرار ژنت به تاثیر شعر سنتی و معاصر ایران بر شعرهای شفيعی کدکنی پرداخته است.

بررسی بازتاب عناصر اربعه در شعر شفيعی کدکنی

شفيعی کدکنی به باورهایی که نسبت به عناصر اربعه در جامعه و فرهنگ اساطیری وجود داشته‌است همگام و همراه بوده و این عناصر را در شعر خود بازتاب داده‌است. برای نمونه شفيعی کدکنی در شعری به نام «خطابه درود» از مجموعه اشعار «ستاره دنباله‌دار» حق مطلب را درباره این چهار عنصر ادا کرده‌است و همین نشان دهنده اهمیت و جایگاه عناصر اربعه در جامعه و فرهنگ ایرانی است:

در مسیر خویشتن از رهسپاران کن مرا
وامگیر از من، روان در روزگاران کن مرا
بر گیاهی، در کویری، بار و باران کن مرا
وین چنین چشم و چراغ نوبهاران کن مرا

چون بمیرم-ای نمی‌دانم که؟-باران کن مرا
خاک و باد و آتش و آبی کزان بسرشتی ام
آب را، گیرم به قدر قطره‌ای در نیمروز
مشت خاکم را به پابوس شقایق‌ها ببر

باد را هم‌رزم طوفان کن که بیخ ظلم را
ز آتشم شور و شراری در دل عشاق نه
خوش ندارم، زیر سنگی، جاودان خفتن خموش
برکند از خاک و باز از بی‌قراران کن مرا
زین قیل دلگرمی انبوه یاران کن مرا
هر چه خواهی کن ولی از رهسپاران کن مرا
(کدکنی، ۱۳۸۲: ۴۹۴)

اما نهضت فکری که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران پدیدار شد، اندیشمندان و روشنفکران ایرانی را با واقعیات جدید زندگی روبرو کرد، بنابراین نظام ارزشی و زیباشناسی آنان نیز به تبعیت از این دگرگونی فکری، تغییر پیدا کرد؛ بدین معنا که این تحولات فکری منشأ به وجود آمدن تغییر در عنصر عاطفه و خیال شاعران معاصر شد و شعر معاصر جولانگاه تصاویری گردید که تا حدود فراوانی حاصل تجربه‌های متفاوتی با شعر کلاسیک فارسی بود. پاره‌ایی از این تجربیات جدید در ارتباط با عناصر طبیعت شکل گرفت که در این میان عناصر اربعه (آب، باد، خاک، آتش) از این حیث مستثنی نبودند به هعنوان مثال؛ بسیاری از الفاظ مستعار مثل باد و طوفان و فانوس و ابر و ... در جریان شعرها مفاهیمی نمادین پیدا کردند و گویا شاعر با تکرار پیوسته آن‌ها در صدد القای پیامی خاص به مخاطب است؛ پیامی که خواننده را به ورای معانی این الفاظ و مفاهیمشان می‌برد و مثلاً از تکرار مدام واژه «ابر» ما به یاد غم‌های دیرینه شاعر می‌افتیم یا وقتی بارها و بارها به کلمه «دشت» با لفظ تأکید «این» بر می‌خوریم پی می‌بریم که او از دشت دیگری صحبت می‌کند که همه آن را می‌شناسیم یا درباره‌اش شنیده‌ایم.

هدف از این سخن آن است که برای مخاطب روشن سازیم که جریان سمبولیسم اجتماعی که در اواخر قرن نوزدهم در ایران حاکم شد تا حد فراوانی در جریان نمادپردازی عناصر اربعه تأثیرگذار بوده‌است که در ادامه با بررسی عناصر اربعه به این تغییر و دگرگونی اشاره خواهیم کرد.

آب

عناصر طبیعت نیز در شعر شفیعی کدکنی از مهم‌ترین دست‌مایه‌های تصویرآفرینی آنها به شمار می‌رود. البته این مسئله با توجه به این که زادگاه شفیعی کدکنی که ناحیه کویری خراسان است تا حدود فراوانی مایه شگفتی است. فراوانی بسامد واژگانی چون چشمه، آب، درخت، گل، چمن، ماهتاب، خورشید و ... ترکیباتی همچون چشمه نور، سینه افسرده آب، تابش گرم، چشمه آرزو، شکوفه سیراب، کلاغان خسته‌بال، رنگ شفق، چشم افق، دامان چاک گل و ... بیانگر حدت و شدت تأثیری است که این شاعر از طبیعت در ساخت تصاویر شعری خویش دارا هستند.

اما یکی از پربسامدترین عناصر اربعه در شعر کدکنی، آب است که اغلب متأثر از فرهنگ اساطیری و دینی به عنوان نمادی برای زندگی بخش بودن، به کار رفته است. در شعر «رهاوی» از مجموعه اشعار «در ستایش کبوترها» اساس زندگی است: کمترین تصویری از یک زندگانی / آب / نان / آواز / و فزون تری خواهی از آن / گاهگه / پرواز (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۳۴).

قداست و ارزش آب در شعر کدکنی به اندازه‌ای است که وی در شعر «به برگ گل سرخ» از مجموعه اشعار «خطی از دلتنگی» به این عنصر سوگند خورده‌است: به آب و آینه سوگند یاران! / من این حزن را از رخ کودکان نشاپور / به برگ گل سرخ خواهم ستردن (همان: ۱۸۲).

افزون بر این آب از کلان نمادهای شاعر است که در معانی پاکی، روشنی و صفا به کار رفته است. به عنوان نمونه نگاه شود به شعر شفیعی کدکنی:

ای صفای جاودان هر چه هست:
باغ‌ها، گل‌ها، سحرها، آب‌ها
نماز نوشین تو و دیدار توست
خنده مهتاب در مرداب‌ها
(همان: ۱۷)

در شعر زیر از شفیعی کدکنی به روشنی باور به پاکی و طهارت آب در آیین وضو و غسل که با آب صورت می‌پذیرد کاملاً نمایان است: نماز آرمت در گُل و آب و سبزه/ نماز آرمت در برِ ناوِ روشن/ تو را/ از هماره/ سوی جاودانه/ تو را، از زمان‌ها رها، می‌ستایم (همان: ۴۸).

..... از هیبت محتسب، واژگان را/ در دل به هفت آب شستی/ صد کاروان شوق/ صد دجله نفرت/ در سینه‌ات بود اما نهفتی/ ای شاعر روستایی (کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۱).

علاوه بر این آب به اشکال گوناگونی چون؛ دریا، رود، رودخانه، جویبار، چشمه، برکه، مرداب، گرداب و باران، در شعر دو شاعر جلوه‌گر شده‌است که هر کدام از آنها بیانگر معانی خاصی هستند و به صورت نمادها و رمزهای متنوعی در شعر شفیعی کدکنی نمود پیدا کرده‌اند که در ادامه به این رمزها و نشانه‌ها اشاره می‌شود:

۲-۱-۱- دریا

دریا دارای ویژگی‌های فراوان و بعضاً متضادی است؛ گاهی از آن با صفاتی چون وسیع، بخشنده و آرام یاد می‌کنند و گاه آن را با صفت خشونت و بی‌رحمی همراه می‌سازند. در فرهنگ اساطیر هم «دریا هم تصویر زندگی است و هم تصویر مرگ» (شوالیه، ۱۳۷۸: ج ۳: ۲۱۶). در اشعار شفیعی کدکنی تا حدود فراوانی بیانگر تصویر جامعه معاصر شاعر است که با صفاتی چون؛ شور، جنبش، بی‌کرانگی، خشم، خروش بیان شده‌است به عنوان مثال در قطعه شعر «دریا» از مجموعه اشعار «از کوچه باغ‌های نیشابور»، دریا نماد جامعه پرخوش و خروشی است که همیشه با جنبش و تحرک همراه است: حسرت نبرم به خواب مرداب/ کارام درون دشت شب خفته‌ست/ دریایم و نیست باکم از طوفان/ دریا همه عمر خوابش آشفته است (کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۳).

یا نگاه شود به شعر «من و دریا» از مجموعه اشعار «ستاره دنباله‌دار» که در آن دریا نماد بی‌قراری و پرخروش بودن است: اگر ساحل خموش و صخره آرام/ و گر کار صدف چشم انتظاری‌ست/ من و دریا نیاساییم هرگز/ قرار کار ما بر بی‌قراری‌ست (کدکنی، ۱۳۸۲: ۴۱۷).

در پاره‌ای از موارد هم دریا در اشعار شفیعی کدکنی نماد وسعت و بزرگی است:

همچو باران از نشیب دره‌ها
می‌گریزم خسته در صحرای تو
موجکی خردم به امیدی بزرگ
می‌روم تا ساحل دریای تو
(کدکنی، ۱۳۸۳: ۲۲)

به جان، جوشم که جویای تو باشم
خسی بر موج دریای تو باشم
(همان: ۱۵)

دریا داغلب به عنوان نماد بزرگی، عظمت و وسعت به کار رفته‌است و شاعر خود را همچون خسی ناچیز بر سر دریای وسیع و پهناور هستی و وجود احساس می‌کند و همین نشان‌دهنده گرایش عرفانی او در این اشعار است زیرا دریا در نزد سالکان طریقت «به معنی هستی است، گاهی دریا را به هستی مضاف می‌کنند و گویند دریای هستی» (سجادی، ۱۳۹۳: ۳۸۳):

کتاب هستی ما، این سفینه، این دریا/ دوباره آیا شیرازه بسته خواهد شد؟/ و یا تمامی اوراقش/ در تندباد حادثه/ از هم گسسته خواهد شد (کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۹).

یا نگاه شود به غزل عرفانی زیر که در آن با تکرار واژه دریا افزون بر تصویر سازی به وسیله این واژه از آن به عنوان نمادی برای وسعت و بزرگی یاد می‌کند:

خداوند دل‌ی دریایا به من ده
در او عشقی نهنگ آسا به من ده

حریفان را بس آمد قطره‌ای چند
بگردان جام و آن دریا به من ده
چو با دریا دلان افتی قدح چیست
به جام آسمان دریا به من ده
(کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۶۹)

باران

آب در شعر شفیعی کدکنی به شکل و صورت باران نیز جلوه‌گر شده‌است و علاوه بر بار معنایی آب که همان پاکی و زندگی بخش بودن آن است، معانی دیگر را ارائه می‌دهد که تا حدودی متأثر از شرایط فرهنگی و سیاسی عصر شاعر است. در شعر زیر از شفیعی کدکنی باران نماد پاک کردن و طهارت است: وقتی که فصل پنجم این سال/ با آذرخش و تندر و طوفان/ و انفجار صاعقه/ سیلاب سرفراز/ آغاز شد/ باران استوایی بی‌رحم/ شست از تمام کوچه و بازار/ رنگ درنگ کهنگی خواب و خاک را/ و خیمه قبایل تاتار/ تا حله بند آلاچیق شب/ آتش گرفت و سوخت (همان: ۵).

در شعری که در ادامه آورده می‌شود، شفیعی کدکنی از باران به عنوان نماد صافی و پاکی یاد می‌کند: زین بر نسیم بگذار/ تا بگذری از این بحر/ وز آن دو روزن صبح/ در کوچه باغ مستی/ باران صبحدم را بر شاخه اقالی/ آیینۀ خدا کن (همان: ۷).

همچنین نگاه شود به شعر سفرنامه باران از مجموعه اشعار «از زبان برگ» مخاطب به روشنی معنای نمادین پاک کنندگی باران را مشاهده می‌کند: آخرین برگ سفرنامه باران/ این است: که زمین چرکین است (کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۶۲).

زندگی بخش بودن باران و امید به زیستن دوباره یکی دیگر از مفاهیمی است که از باران در اشعار شفیعی کدکنی استنباط می‌شود و این معنا و مفهوم به باورهای اساطیری و مذهبی ایرانیان بازمی‌گردد که اعتقاد داشتند، پدید آمدن چرخه زایش (آفرینش) از عنصر آب است و همه چیز از آب خلق شده‌است: بگذار من چو قطره بارانی باشم/ در این کویر/ که خاک را به مقدم او پر مژده می‌دهد (کدکنی، ۱۳۸۳: ۸).

در شعر زیر هم زنده شدن طبیعت به وسیله باران است؛ در این شعر، باران نماد دگرگونی شرایط نابسامان جامعه و تبدیل آن به آینده‌ای درخشان است: ابر است و باران و باران/ پایان خواب زمستانی باغ/ آغاز بیداری جویباران/ سالی چه دشوار سالی (همان: ۹).

بسامد استفاده از واژه باران در شعر شفیعی کدکنی به مراتب بیشتر از عناصر دیگر است؛ وجود قطعه شعرهایی با عنوان «باران پیش از رستخیز»، «دعای باران»، «برای باران»، «از میان روشنایی‌ها و باران»، «سفرنامه باران»، شاهدی بر این مدعا است. افزون بر این در شعر شفیعی کدکنی مخاطب رگه‌هایی از تفکرات عرفانی را نسبت به نمادپردازی باران مشاهده می‌کند؛ چرا که در فرهنگ عرفانی «باران کنایه از فیض حق تعالی و رحمت شامله او است که از عالم غیب بر ممکنات فیض گردد و ممکنات بر حسب مراتب استعداد، استفاضه نمایند» (سجادی، ۱۳۹۳: ۱۷۹). به عنوان مثال نگاه شود به آغاز شعر «شب خارایی» از شفیعی کدکنی: سطرهای روشنایی نامه باران/ از گسستن‌ها و رستن‌ها خبر می‌داد/ آرزوی بوسه و نان بود و پرواز کبوترها/ باغ پر بارن و باران پر از باغی نمایان بود، ابرهای می‌بارید/ جنبش نیلوفران/ در زیر باران/ آسمان‌ها را تکان می‌داد (کدکنی، ۱۳۸۲: ۹۹).

در شعر زیر هم حتی بوی فیض حق تعالی هم زندگی بخش است:

در نگاه من، بهارانی هنوز
پاک‌تر از چشمه‌سارانی هنوز
در مشام جان به دشت‌یاده‌ها
باد صبح و بوی بارانی هنوز
(کدکنی، ۱۳۸۳: ۲۱)

رود، رودخانه، جویبار

از دیگر مشتقات آب به عنوان یکی از عناصر اربعه، رود، رودخانه، جویبار است. شفیعی کدنی با روی آوردن به دامان طبیعت و دریافت ادراکات جدید، سعی در دگرگون ساختن جامعه ایستا و سنتی خود داشته و تلاش کرده است آن را به حرکت و تکاپو وابدازند بنابراین رود، رودخانه و جویبار به عنوان یکی از پدیده های طبیعت، در شعر او نمادی از شور و هیجان انقلابی و اعتراض و طغیان جامعه می شود. به عنوان مثال در شعر زیر از شفیعی کدکنی به امید تزریق شور و هیجان به جامعه همین تصویر از رود را ترسیم می کند و دور ماندن از این جامعه انقلابی و پرشور را موجب زوال و نیستی می داند: در برکه بگسسته از رودی/ که با طلوع آفتاب هر سحرگاهان/ ذرات آبش می شود تبخیر/ و ماهیانش را شمردن می توان، چون حلقه زنجیر... در برکه بگسسته از رودی/ بودی چون نابودی (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۹).

در شعر «سبزی خزه» از مجموعه اشعار «خطی از دلتنگی» رودخانه نمادی از جامعه انقلابی است که در مبارزه و کشمکش با استبداد (سبزی خزه) هستند، در این شعر شفیعی کدکنی سبزی خزه را به عنوان نمادی از ظلم و استبداد دنباله دار پهلوی قرار داده است که در فکر فریب جامعه مبارز و پرخروش ایران است: شوخ چشمی خزه/ رودخانه را فریب می دهد که می روم/ ولی نمی رود/ سال ها و سال هاست. /رودخانه باره رنگ خون گرفته در سپیده دم/ سبزی خزه/ همچنان بر لب آب رهاست/ می نماید این که می روم، ولی نمی رود. همچنان به جاست/ رودخانه صخره را ربود و برد/ لیک سبزی خزه/ می نماید این که می روم، ولی نمی رود/ ایستاده مثل اژدهاست./ رودخانه را فریب می دهد/ سال ها و سال ها و سال هاست (همان: ۱۰۴).

در شعر «به یک تصویر» از مجموعه اشعار از «کوچه باغ های نیشابور» جویبار نماد جامعه در حال حرکت معرفی شده است: شاعران سبک موربانه جملگی/ با بنفشه رستند از زمین/ به طرف جویبارها/ ز زلف خویش تارها/ در خیال خویش/ جاودانه می شدند (کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۵).

در شعر «آیا تو را پاسخی هست» از مجموعه اشعار از «کوچه باغ های نیشابور» نیز جویباران به عنوان نماد جامعه ایران معرفی شده اند که به وسیله باران (نماد آزادی) به حرکت در می آیند: ابر است و باران و باران/ پایان خواب زمستانی باغ/ آغاز بیداری جویباران/ سالی چه دشوار سالی (۹).

چشمه

چشمه نماد پاکی، زلال و صفا و همچنین زندگی بخش بودن است. در اشعار شفیعی کدکنی بارها به این عنصر طبیعت در همین معنا اشاره شده است، در شعر شفیعی کدکنی افزون بر نماد پاکی و زلالی در معنای خروش و جنبش و حرکت به کار رفته است:

ایــــن ســــحرگاه بــــلــــورین بــــهــــار
چون زلال چشمه سار کوه ها
روی در شــــامی خزانــــی دارد
از بــــر چشمت نــــهانی می رود
(کدکنی، ۱۳۸۲: ۲۴)

همچنین نگاه به شعر «از پژواک» از مجموعه «غزلی برای گل آفتابگردان» که شفیعی کدکنی جوشش و خروش چشمه را از دل خاک نشان می دهد که هیچ چیزی نمی تواند مانع خروشنده گی آن شود، این چشمه در پایان زندگی بخش است: می جهد این چشمه از اعماق خاک/ می تپدش قلب درون مغاک/ تیرگی تنگ نبدد رهش/ قلب زلالش همه تابندگی ست/ زندگی ست (همان: ۲۴۸).

در این شعر شفیعی کدکنی نشان می دهد که چشمه (آب) از اعماق تاریک زمین بیرون می آید و اشاره به باور اساطیری دارد که معتقد بودند آب هم به مانند زمین در عین حال مظهر و نماد زن است چرا که در افسانه های کهن از آب به مانند یک زن، یک الهه یا یک مادر یاد شده است (صفری، ۱۳۸۶: ۶۴).

مرداب

آب‌های ایستا در شعر شفیعی کدکنی برخلاف آب‌های روان که نمودی از حیات، شور، هیجان هستند، نشان از تباهی، مرگ و نیستی دارند. مرداب نقطه‌ی مقابل دریا و رود است. نماد جامعه‌ای است که راکد و آرام و بدون هیچ شتاب و خروشی به عبث روزگار می‌گذرانند. هو شفیعی کدکنی با استفاده از این نماد منفی به طرز زندگی جامعه‌ی خود اعتراض می‌کند؛ این شاعر دوست دارد جامعه همانند رودها و دریاها راه عصیان در برابر استبداد پهلوی و مسیر پرتلاطم و پرپیچ و خم و خروش مبارزه در برابر وضع موجود را طی کنند، شفیعی کدکنی از آرامش مرداب خوشحال نیست و در شعر «دریا» کاملاً به این نکته اشاره می‌کند: حسرت نبرم به خواب مرداب/ کارام درون دشت شب خفته‌ست/ دریایم و نیست باکم از طوفان/ دریا همه عمر خوابش آشفته است (کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۳).

کدکنی در شعر «زان سوی خواب مرداب» تصویری نمادین از مرداب ارائه می‌دهد و از طریق این تصویرسازی جامعه را به خروش و تحرک وای می‌دارد: ای مرغان طوفان/ پروازتان بلند/ آرامش گلوله‌سربی را/ در خون خویشتن/ این گونه عاشقانه پذیرفتید/ این گونه مهربان/ زان سوی خواب مرداب، آوازتان بلند/ می‌خواهم از نسیم بپرسم/ بی جزر و مد قلب شما، آه/ دریا چگونه می‌تپد امروز (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۰۴).

شفیعی کدکنی در شعر «دیر است و دور نیست» از مجموعه اشعار «از بودن و سرودن» مرداب را نماد جامعه‌ی به خواب رفته ایران معرفی کرده‌است که در لجن‌زار و بوی بد خود به خواب رفته‌اند: تنها طنین تار و ترانه/ غوغای بویناک شماهاست/ جشن هزار ساله‌ی مرداب/ جشن بزرگ خواب/ ارزانی شما باد! (همان: ۴۱۱).

جاندار پنداری آب (آنیمیسزم)

در متون باستانی و حتی متون ادبی فارسی برای آب، اعمال و رفتار انسانی قائل بودند و همین امر نشانه‌ی تقدس و ارزش آن در نزد انسان‌ها بوده‌است. به عنوان نمونه در مینوی خرد بر مراقبت از آب و آسایش این عنصر تأکید شده‌است (تفضلی، ۱۳۶۴: ۶۹). همچنین اشاره به ریاضت کشیدن آب‌ها نیز از مندرجات ریگ ویداست (بهار، ۱۳۷۵: ۱۶۴). شفیعی کدکنی در اشعارش به کرات برای آب، باران، رودخانه و دریا اعمال و رفتار انسانی قائل شده‌است و به نظر می‌رسد نسبت به ارزش و تقدس اساطیری این عناصر طبیعت آگاه بوده‌است. به عنوان مثال شفیعی کدکنی در شعر زیر از باران می‌خواهد که سرود دیگری را شروع کند و بسراید: باران! سرود دیگری سرکن! من نیز می‌دانم که در این سوک/ یاران را/ یارای خاموشی گزیدن نیست. (کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۹۸).

یا در شعر «دریا» برای دریا و مرداب اعمال انسانی خواب را در نظر گرفته‌است و با این کار تصویر زیبا خلق نموده‌است: حسرت نبرم به خواب مرداب/ کارام درون دشت شب خفته‌ست/ دریایم و نیست باکم از طوفان/ دریا همه عمر خوابش آشفته است (کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۳).

همچنین در شعر «ترانه‌ی رستگاری» دانستن و دانایی از صفات انسانی است که به آب و دیگر عناصر طبیعت نسبت داده شده‌است: هم این درخت و هم این آب و سبزه می‌دانند/ که رستگاری انسان، هزار بار اینجاست (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۳۸).

در شعر «مرثیه» از مجموعه اشعار «در ستایش کبوترها» شفیعی کدکنی به سوگواری بودن رودها اشاره کرده‌است و برای رود ارس یکی از اجزای انسان را قائل شده‌است: مانند قلب ارس از تپیدن/ رودهای جهان سوگواری/ دیگر از چشم یاران چه خیزد/ ابرها را بگو تا ببارند (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۸۴).

آتش

اشاره شد که آتش نیز به عنوان یکی از عناصر اربعه در نزد ایرانیان از ارزش و قداست خاصی برخوردار است چرا که کشف آن نقطه آغازی برای حرکت بشر به سوی تمدن به شمار می‌آید. در آیین زرتشت به عنوان یکی از مظاهر لاهوتی در کیهان مورد ستایش قرار گرفته است (نماد توتم پرستی)، همچنین از آتش به عنوان معیاری برای آزمایش یاد شده است؛ آزمایشی است که با آن بیگناه از گناهکار شناخته می‌شده است، چنانکه در شاهنامه این امر در داستان سیاوش بازتاب داشته است. در متون ادبی و باستانی به خاطر تقدسی که برای آتش قائل بوده‌اند از آن به عنوان عنصری جان‌دار یاد کرده‌اند و تعبیری همچون «کشتن آتش» و «مردن آتش» بازمانده از این باور است. افزون بر این در متون ادبی عرفانی در بسیاری از موارد برای رستن از دام نفس، اتحاد با مطلوب و تجسم وحدت وجود به سوختن اشاره می‌کنند. افزون بر این در منابع عرفانی از آتش به عنوان «لهیب عشق الهی یاد کرده‌اند» (سجادی، ۱۳۹۳: ۳). کدکنی هم متأثر از فرهنگ ایرانی-اسلامی در اشعار خویش به معانی نمادین این عنصر اشاره کرده است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

آتش نماد توتم پرستی

در باورهای اساطیری آتش مظهری از روح لاهوتی است که به سوی اصل خود (ملکوت خدایی) در تصعید است و به عنوان روح الهی است که در حیات مادی انسان دمیده شده است (پورخالقی چترودی، ۱۳۸۹: ۱۰۶). همچنین در آیین زرتشت به عنوان یکی از مظاهر لاهوتی در کیهان مورد ستایش قرار گرفته است (نماد توتم پرستی). در اشعار شفیع کدکنی هرچند به صورت مستقیم به پرستش آتش اشاره نشده است اما وجود اشاره به آتشکده‌ها در شعر «هزاره دوم آهوی کوهی» شفیع کدکنی نمود این نقش آتش است: گرد خاکستر حلاج و دعای مانی / شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت / پوریای ولی، ان شاعر رزم و خوارزم / می‌نمایند درین آیین رخسار مرا (کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۹).

شفیع کدکنی در شعر «مرثیه» باز هم به معبدی و آتشگاهی که در آن آتش روشن است، اشاره کرده است: تبارنامه خونین این قبیله کجاست / که بر کران شهیدی دگر بیفزایند / کسی به کاهن این معبد شگفت نگفت / بخور آتش و قربانان پی‌درپی / هنوز خشم خدار ار فرو نیاورده است (کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۶).

آتش نماد سوختن، نماد لهیب عشق الهی و مجازی

آتشی است که باید از آن گذشت تا به مرحله بالاتری از کمال معنوی رسید، این آتش بیشتر در حوزه تفکرات عرفانی قرار می‌گیرد البته در شعر شفیع کدکنی که خالی از تفکرات عرفانی نیست به این امر اشاره شده است. به عنوان مثال در شعر «صدای بال ققنوسان» شفیع کدکنی به ققنوس اشاره می‌کند که برای رسیدن به مرحله کمال خود را آتش می‌زند: شنیدی یا نه آن آواز خویش را؟ / نه آواز پر جبرئیل / صدای بال ققنوسان صحراهای شبگیر است / در آن سوی پاییز / نه چندان دور / همین نزدیک / در آنجایی که آن ققنوس آتش می‌زند خود را / پس از آنجا / کجا ققنوس بال افشان کند / در آتشی دیگر؟ / خوشا مرگی دیگر / با آرزوی زایشی دیگر (کدکنی، ۱۳۸۳: ۵).

در شعر «پرسش» از مجموعه اشعار «در کوچه باغ‌های نیشابور نیز دوباره به این نکته اشاره شده است: آنجا هزار ققنوس / آتش گرفته است؛ / اما صدای بال‌زندان را / در اوج مردن / اوج دوباره زادن / نشنیده‌ام هرگز (همان: ۲۸۰).

در جایی دیگر در اشعار شفیع کدکنی این آتش رنگ دینی و مذهبی به خود می‌گیرد به عنوان نمونه در شعر «از سبز به سبز» از مجموعه اشعار «ستاره دنباله‌دار» این مفهوم کاملاً نمایان است و ترکیب «آتش سبز طور» شاهی بر این مدعا است:

دعوی آن الهی زبید ز تو در این صبح	کز آتش سبز طور در خود اثری داری
این سبزی سیرابت جز میوه صبر نیست	کز قرب مقام صبر، چونین ظفری داری
	(کدکنی، ۱۳۸۲: ۴۶۹)

علاوه بر این در اشعار شفیعی کدکنی هم به آتش، به عنوان شور و لهیب عاشق کاربرد دارد:

بی‌خبر از کنار من، ای نفس سپیده‌دم
گرم‌تر از شراره‌آه شبانه می‌روی
من به زبان اشک خود می‌دهمت سلام و تو
بر سر آتش دلم همچو زبانه می‌روی
(کدکنی، ۱۳۸۳: ۲۸)

آتش نماد قهر و خشم

آتش در یکی دیگر از رمزپردازی‌های خود، نمادی از خشم و عذاب الهی و بوته‌ای از رنج سوزان است. یکی از این جلوه‌ها که در بیشتر ادیان الهی و یکتاپرستی سابقه دارد عذاب ترسناک جهنم است که در شعله‌های آتش مجسم شده است. اما در شعر شفیعی کدکنی از این گونه نمادپردازی خبر چندانی نیست و به جز یک مورد، نشانی از تصویر سازی آتش به عنوان خشم و بوته‌ای از رنج سوزان وجود ندارد. آن یک مورد هم مربوط به شعر «فصل پنجم» از مجموعه اشعار «از کوچه باغ‌های نیشابور» است: وقتی که فصل پنجم این سال/ با آذرخش و تندر و طوفان/ و انفجار صاعقه/ سیلاب سرفراز/ آغاز شد/ باران استوایی بی‌رحم/ شست از تمام کوچه و بازار/ رنگ درنگ کهنگی خواب و خاک را/ و خیمه قبایل تاتار/ تا حله بند آلاچیق شب/ آتش گرفت و سوخت (کدکنی، ۱۳۸۳: ۵).

آتش آزمون، گذر از آتش

آتشی است که برای اثبات بی‌گناهی و پاکی باید از آن گذشت، در اشعار شفیعی کدکنی به این نماد آتش اشاره شده است. کدکنی در شعر «معجزهم از مجموعه اشعار «خطی از دلتنگی» با استفاده از داستان سیاوش، به این نکته اشاره شده است: خدایا! زین شگفتی‌ها/ دلم خون شد، دلم خون شد: سیاووشی در آتش/ رفت و/ زان سو/ خوک بیرون شد (کدکنی، ۱۳۸۲: ۹۷).

جانداری پنداری آتش

در متون ادبی و باستانی به خاطر تقدسی که برای آتش قائل بوده‌اند از آن به عنوان عنصری جان‌دار یاد کرده‌اند و تعبیری همچون «کشتن آتش» و «مردن آتش» بازمانده از این باور است. در شعر شفیعی کدکنی مستقیماً به جانداری آتش اشاره نشده است اما این باور نسبت به مشتقات آتش (فانوس و شعله) وجود دارد. وی در شعر «شکل مرگ‌ها» از مجموعه اشعار ستاره دنباله‌دار» مرگ را به شعله آتش نسبت می‌دهد: وز دگر سو، خوش‌ترین مرگ جهان/ -ز آنچه بینی، آشکارا و نهان- / رو به بالا و وز پستی رها/ خوش‌ترین مرگی ست مرگ شعله‌ها (کدکنی، ۱۳۸۲: ۴۱۵).

باد

از دیگر عناصر اربعه که در شعر شفیعی کدکنی بازتاب دارد، باد است. در متون باستانی نسبت به باد باورها و اعتقادات متفاوتی وجود دارد گاهی در برخی آیین‌ها مورد ستایش واقع می‌شود و معتقد بودن که باد حیات بخش است و گاهی نگرش مثبتی نسبت به آن وجود نداشت و معتقد بودند که باد یاریگر دیو است. در شعر شفیعی کدکنی نیز وضع بدینگونه است گاهی تصویرهای مثبت و منفی از آن در قالب نسیم، باد، تندباد، گردباد و طوفان از آن ارائه می‌شود و به اشکال مختلفی که آمیخته‌ای از باورهای اساطیری و جریان سمبولیسم اجتماعی است، در شعر این دو شاعر تجلی پیدا می‌کند به گونه‌ای که گاهی عامل مرگ و نابودی است و گاهی رمز انقلاب، رمز ظلم و ستم حاکم بر جامعه، رمز آزادی خواهی، رمز پیام رسان است. در این بخش از پژوهش تلاش می‌شود چگونگی بازتاب باد را به عنوان یکی از عناصر اربعه در شعر کدکنی مورد بحث و بررسی قرار داده شود:

رمز انقلاب

کدکنی در شعر «دیباچه» از مجموعه اشعار «مثل درخت در شب باران» از مردم می‌خواهد در برابر استبداد دههٔ چهل و پنجاه ایران، با جویبار و باد (انقلاب) همراه شوند و به خیل مردمان انقلابی بپیوندند: ای آن که غمگینی و سزاوارا/ در انزوای پردهٔ پندار/ جویبار را ببین که چه موزون با نغمه و تغنی شادش/ از هستی و جوانی/ وز بودن و سرودن تصویر می‌دهد/ بهتر همان به که با من/ خود را به ابر و باد بسپاری (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۱۶).

رمز ظلم و ستم حاکم بر جامعه

بیشترین بسامد باد در شعر شفیع کدکنی مربوط به نمادپردازی باد به عنوان سمبل ظلم و ستم حاکم بر جامعه است و به نظر می‌رسد این نمادپردازی نشأت گرفته از همان باور اساطیری است که معتقد بودند باد یاریگی دیو و اهریمن است. شفیع کدکنی در شعر «سیمرغ» از مجموعه اشعار «شبخوانی» باد را رمز ظلم و ستم حاکم بر جامعه معرفی می‌کند: باد، این چاووش راه کاروان گرد/ نغمه‌پرداز شکست خیل مغرور سپاه من/ می‌سراید در نهفت پرده‌های برگ/ قصه‌های مرگ/ وان دگر سو/ کرکس پیری، بر اوج آسمان سرد/ گرم می‌خواند سرود اهریمن (کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۱۴).

کدکنی در شعر «آیا تو را پاسخی هست» از مجموعه اشعار «در کوچه‌های نیشابور» با نمادپردازی زیبایی، گل سرخ را سمبل شهدا و باد را رمز ظلم و ستم حاکم بر جامعه نشان داده‌است: بیگانگی با خدا بود؟! وقتی گل سرخ پرپرشد از باد/ دیدی و خامش نشستی/ وقتی که صد کوب از دور دستان این شب/ در خیمهٔ آسمان ریخت (کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۰).

وی همچنین در شعر «نوشدارو بعد از سهراب» از مجموعه اشعار «مرثیه‌های سرو کاشمر» نشان می‌دهد، کتاب هستی ما که نمادی از سرزمین ایران است به خاطر ظلم و ستم استبداد در آستانهٔ اوراق شدن و پاره شدن است: کتاب هستی ما، این سفینه، این دریا/ که موج موجش دلکش‌ترین ترانه‌های وجود است/ در آستانهٔ بیداد باد/ دارد اوراق می‌شود/ فریاد! و سطرهایش را جاروب می‌کند، آشوب (کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۹).

نماد مرگ و نابودی

شفیع کدکنی در شعر «مرگ بر مرگ» از مجموعه اشعار «ستارهٔ دنباله‌دار» باد و تگرگ را عامل مرگ و نابودی برگ نشان داده‌است: در زمانی که بر خاک غلطید/ از تگرگ سحرگامی/ آن برگ/ زیر لب/ تند/ با باد می‌گفت/ زنده باد!/ زندگانی/ مرگ بر مرگ/ مرگ بر مرگ (کدکنی، ۱۳۸۲: ۴۶۳).

نماد زندگی

که باد گاهی در برخی آیین‌های اساطیری مورد ستایش واقع می‌شود و معتقد بودند که باد حیات بخش است. این باور در اشعار کدکنی نیز در مورد نمادپردازی باد وجود دارد، به گونه‌ای که باد صبگاهی و نسیم بهاری این جنبه از نمادپردازی باد را در اشعار شاعر نشان می‌دهند. شفیع کدکنی در شعر «باغ انار» از مجموعه اشعار «در ستایش کبوترها» به زندگی بخش بودن نسیم اشاره کرده‌است: گلنارهای باغ/ در آمد و شد نسیم/ از طیف نور و سایه به صد رنگ بی‌درنگ/ هر لحظه‌ای چو پردگیان چهره می‌گشود (همان: ۳۷۳).

«نگر آنجا چه می‌بینی» از مجموعه اشعار «در کوچه‌های نیشابور» باد صبحگاهان و باران را عامل زنده شدن طبیعت نشان داده‌است: و باران خواب پرآب گیاهان را/ به دشت آفتابی برد/ و باد صبحگاهان/ شاخ پر پیچ گوزنان را/ به عطر دشت‌ها آمیخت/ در آن خاموش‌گه تاریک‌گه روشن/ نگر آنجا چه می‌بینی (کدکنی، ۱۳۸۲: ۲۶۷).

رمز آزادی خواهی و رهایی

شفیعی کدکنی در اشعار خویش نسیم را سمبل و نماد آزادی خواهان و حرکت های آزادی خواهی معرفی کرده است. وی در شعر «سفر بخیر» از مجموعه اشعار «در کوچه باغ های نیشابور» به تصویرسازی و نمادسازی زیبایی، نسیم را نماد انسان های آزادی خواه به تصویر می کشد: به کجا چنین شتابان؟/ گون از نسیم پرسید/ دل من گرفته زینجا هوس سفر نداری، ز غبار این بیابان؟.....چو ازین کویر وحشت/ به سلامتی گذشتی / به شکوفه ها به باران / برسان سلام ما را (کدکنی، ۱۳۸۳: ۳).

هم چنین در شعر «از بودن و سرودن» هم به این نکته اشاره کرده است و نسیم را نماد انسان های آزادی خواه معرفی کرده است و از مخاطب می خواهد که با این انسان ها همراه شود تا که از دریای پرتلاطم گذر کنند: زین بر نسیم بگذار/ تا بگذری از این بحر/ وز آن دو روزن صبح/ در کوچه باغ مستی/ باران صبحدم را بر شاخه افاقی/ آیینۀ خدا کن (همان: ۷).

در شعر «برگ درختان سبز» از مجموعه اشعار «ستاره دنباله دار» نبود نسیم (نبود حرکت های آزادی خواهانه) را باعث ایجاد رکود و جمود جامعه قلمداد می کند: نسیمی نمی آید و برگ های سپیدار/ از جنبش خویش باز ایستاده است/ و گنجشک در آموزش معرفت بازمانده است (همان: ۴۴۵).

رمز پیام رسان

نماد پیام رسانی باد در ادب فارسی معمولاً بر عهده نسیم و باد صبا است که در شعر کدکنی به آن اشاره شده است. شفیعی کدکنی در شعر «حلاج» از مجموعه اشعار «از کوچه باغ های نیشابور» به این نکته اشاره کرده است و پیام رسانی در مورد مرگ آرمانی حلاج را بر عهده باد سحرگهان قرار داده است: در آیین دوباره نمایان شد/ با ابر گیسوانش در باد/ باز آن سرود سرخ انالحق/ ورد زبان اوست!.....خاکستر تو را/ باد سحرگهان/ هر جا که برد/ مردی ز خاک روید (کدکنی، ۱۳۸۲: ۲۷۵).

جاندار پنداری باد

در مورد باد هم به خاطر ارزش و تقدسی که در باورهای اساطیری دارد از آن به عنوان عنصری جاندار یاد شده است. شفیعی کدکنی نیز در برخی از اشعار خود متأثر از این باور اساطیری چنین دید نسبت به باد داشته و اعمال و رفتار انسانی را به این عنصر نسبت داده است. در شعر «برگ از زبان باد» از مجموعه اشعار «از زبان برگ» باد را همانند انسانی صبور و خضر ناشناس نشان می دهد که سالک و رونده دشت و هامون است: ای باد! ای صبورترین سالک طریق/ ای خضر ناشناس/ که گل به شاخ بید/ گاهی به موج و برکه و گاهی به خواب گرد/ دیدار می نمایم و پرهیز می کنی (کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

یا در شعر «پژواک» از مجموعه اشعار «بوی جوی مولیان» نسیم را به سواری کمندا فکن تشبیه کرده است: نسیمی/ گیاه سحرگاه را/ در کمندی فکنده است و/ تا دشت بیداری اش می کشاند (همان: ۵۱۳).

خاک

از دیگر عناصر اربعه خاک است که گاهی در باورهای اساطیری و دینی نماد زایش، آفرینش، خلقت انسان و محل زاد و ولد به شمار می رود و گاهی نیز نماد گور و مرگ و پایگاه زوال و فناپذیری نیز محسوب می شود. از خاک به صورت ترکیباتی همچون؛ زمین، کویر، بیابان همانند دیگر عناصر اربعه تصاویر و تجلیات متعددی در اشعار شفیعی کدکنی ارائه شده است؛ جاندار پنداری، نمادی از توتم پرستی، نماد زایش، نماد مرگ و گور از جمله آنهاست که به همراه نمادهای دیگری که متأثر از سمبولیسم اجتماعی رایج در عصر شاعر است در آثارش بازتاب یافته است.

نماد زایش و باروری (مادر-زمین)

اعتقاد به پدر آسمانی و مادر زمینی، بن مایه ای است که در بسیاری از باورها نفوذ کرده است. به عنوان مثال در فرهنگ ایران باستان، پدر آسمانی نمادی از تقدیر و بخت و طالع و حکم جاری آسمانی است و مادر زمینی نمادی از توان بالقوه طبیعت

برای زایش و باروری (جلالی نائینی، ۱۳۷۲: ۱۲۹). همچنین مادر-زمین یکی از نمادهای صورت مثالی مادر است که یونگ آن را یکی از چهار کهن‌الگوی کلیدی در روان جمعی بشر می‌داند که نموده‌های بسیار گسترده‌ای در فرهنگ‌های بشری و اساطیری دارد (یونگ، ۱۳۷۳: ۵۳-۷).

شفیعی کدکنی در شعر «حلاج» از مجموعه اشعار «در کوچه باغ‌های نیشابور» به باروری خاک اشاره کرده‌است، خاکی که انسان‌های چون حلاج از دامان آن برمی‌خیزند: در آیین دوباره نمایان شد/ با ابر گیسوانش در باد/ باز آن سرود سرخ انالحق/ ورد زبان اوست/..... خاکستر تو را/ باد سحرگهان/ هر جا که برد/ مردی ز خاک رویید (کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۷).

شفیعی کدکنی در شعر «به یک تصویر» از مجموعه اشعار «در کوچه باغ‌های نیشابور» بازهم به این نکته اشاره کرده‌است و خاک را رستنگاه شاعران می‌پندارد: شاعران سبک موربانه جملگی/ با بنفشه رستند از زمین/ به طرف جویبارها/ ز زلف خویش تارها/ در خیال خویش/ جاودانه می‌شدند (همان: ۱۵).

نماد مرگ و گور

زمین به همان اندازه که نماد زایش و باروری است به همان اندازه از آن به عنوان نماد مرگ و گور یاد کرده‌اند. در اشعار شفیی کدکنی هم این باور نسبت به خاک وجود دارد. در شعر «باغ انار» از مجموعه اشعار «در ستایش کبوترها» بر خاک افتادن نار را نشانه مرگ و زوال نار می‌داند: خردینه نار کی چو می‌افتاد، گاه‌گاه/ می‌گفتم، ای نسیم! بقای درخت باد! اگر نار ناری ز تو بر خاک اوفتاد (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۷۳).

همچنین در شعر «جامه‌دران» از مجموعه اشعار «در ستایش کبوترها» از خاک به عنوان گور شهید بلخی یاد می‌کند: سیراب باد خاک تو و سبزه، ای حکیم/ کاین راز را به شعر شدی نغز ترجمان (همان: ۳۰۹).

خاک، رمز ایران

کدکنی در شعر «ترانه زمین و آسمان» از مجموعه اشعار «در ستایش کبوترها» زمین را نماد خاک ایران می‌پندارد و نشان می‌دهد که از دیرباز به فکر آینده آن است: روزگاری بود می‌گفتم/ کاین زمین، بی‌آسمان، آیا چه خواهد بود؟/ وین زمان، در زیر هفت آسمان، پرسم/ که زمین و آسمان، بی‌آرمان، آیا چه خواهد بود؟ (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۲۹)

وی همچنین در شعر رمزی و نمادین «موعظه غوک» از مجموعه اشعار «در ستایش کبوترها» گون را نماد انسان زندانی و اسیر در خاک ایران نشان می‌دهد که با وجود اسارت کماکان با حاکم مستبد در حال مبارزه است و پا در زنجیر بودن را به زندگی در لجن‌زار ترجیح می‌دهد: در هجوم تشنگی، در سوز خورشید تموز/ پای در زنجیر خاک تفته می‌نالد گون: /روزها را می‌کنم، پیمان، با آم شدن/ غوک نیزاران لای و لوش گوید در جواب/ چند و چند این تشنگی؟ خود را رها کن همچو ما/ پیش گامی نه و جامی نوش کن و کوته کن سخن/ بوته خشک گون در پاسخش گوید: خمش/ پای در زنجیر، خوش‌تر، تل که دست اندر لجن (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۰۷).

بیابان، کویر، دشت، زمین نماد جامعه استبداد زده ایران

شفیعی کدکنی برای توصیف جامعه استبداد زده ایران از نمادهایی همچون بیابان و کویر و دشت، زمین استفاده کرده‌است. کویر در شعر دو شاعر نماد خشکی، دلتنگی، تشنگی و غربت است و در فضای دوره پهلوی نمادی از یأس، خشم، نفرت است و گاهی نمادی برای بیان کردن اوضاع سخت جامعه آن روزگار بوده‌است. شفیی کدکنی در شعر «ضرورت» از مجموعه اشعار «در کوچه باغ‌های نیشابور» کویر را نماد جامعه دلتنگ و و مایوس ایران نشان داده است: بگذار من چو قطره بارانی باشم/ در این کویر/ که خاک را به مقدم او پر مژده می‌دهد (کدکنی، ۱۳۸۳: ۸).

وی همچنین در شعر «سفر بخیر» از مجموعه اشعار «در کوچه باغ‌های نیشابور» با تصویرسازی و نمادسازی زیبایی، نسیم را نماد انسان‌های آزادی‌خواه به تصویر می‌کشد و کویر و بیابان را نماد جامعه ایران نشان داده است که در اوضاع سخت و نابسامانی به سر می‌برند: به کجا چنین شتابان؟! / گون از نسیم پرسید/ دل من گرفته زینجا هوس سفر نداری، ز غبار این بیابان؟ / چو ازین کویر وحشت / به سلامتی گذشتی / به شکوفه‌ها به باران / برسان سلام ما را (همان: ۳).

جانداري پنداري خاک

در متون باستانی و اساطیری از خاک به عنوان مادر-زمین یاد کرده‌اند و برای آن اعمال انسانی قائل بودند و همین امر نشانه تقدس و ارزش آن در نزد انسان‌ها بوده است. در شعر کدکنی هم این باور و اعتقاد نسبت به عنصر خاک وجود داشته است و بارها در اشعارشان به خاک، اعمال و رفتار انسانی نسبت داده است. به عنوان مثال در شعر «آن عاشقان شرزه» از مجموعه اشعار «از بودن و سرودن» خاک را زنی سترون و نازا خوانده است: می‌گفتی، ای عزیز! «سترون شده است خاک.» / اینک ببین برابر چشم تو چیستند (کدکنی، ۱۳۸۲: ۳۸۸).

وی همچنین در شعر «صبح» از مجموعه اشعار «غزل برای گل آفتابگردان» خاک را به انسانی تشبیه کرده است که در حال هلهله کشیدن و نغمه پردازی است: جشن جیرجیرک‌ها و جوانه‌ها/ جوهر جوانی جهان درین حضور/ نغمه برکشیده با هوار و هلهله/ خاک با زبان سبزه و ستاره با زبان نور (همان: ۲۹۰).

نتیجه

شفیعی کدکنی شاعری طبیعت‌گراست، عناصر طبیعت و پدیده‌های طبیعی را بیشتر از هر عنصر دیگری به کار می‌برد و تصاویری که این شاعر به وسیله این عناصر خلق می‌کند همراه با جنبش و زندگی است؛ آب و مشتقات و ترکیبات آن (دریا، باران، رود، جویبار، چشمه) به استثنای مرداب و برکه در تصاویر شعری شفیعی کدکنی حرکت طبیعت را ممکن می‌سازند و جانی تازه به تخیل شاعر می‌بخشند، مخاطب به روشنی تجلی شاعر و جامعه معاصر او را در درون این عناصر (عنصر آب) مشاهده می‌کند. افزون بر این شفیعی کدکنی متأثر از جریان سمبولیسم اجتماعی به وسیله این عناصر نمادهای مختلفی ارائه می‌دهد.

علاوه بر این، آتش، باد و خاک دیگر عناصر چهارگانه‌ای هستند که شفیعی کدکنی در نمادپردازی از آنها هم به باورهای اساطیری و مذهبی معتقد است و هم اینکه متأثر از جریان سمبولیسم اجتماعی قرار گرفته است و از ترکیب این دو (باورهای اساطیری و مذهبی و سمبولیسم اجتماعی) در سروده‌های خود استفاده کرده است. به عنوان مثال از یک سو به مادر-زمینی بودن خاک که همان نماد زایش و زندگی در باورهای اساطیری و مذهبی است، معتقد است و از سویی دیگر، متأثر از جریان سمبولیسم، خاک را نماد سرزمین استبدادزده ایران قلمداد می‌کند. همچنین آتش از یک سو نمادی از تجلی ملکوت در عالم مادی است و از سویی دیگر نماد ظلم و ستم حاکم مستبد.

هر چند که زادگاه شفیعی کدکنی حاشیه کویر بوده است و انتظار می‌رفت که در اشعارش متأثر از این محیط قرار گیرد اما در بررسی عناصر اربعه مخاطب این تفاوت را احساس نمی‌کند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اخوان بهبانی، محمد (۱۳۸۱). *اسطوره‌های آب در همایش آب*، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
۳. اسدیان، خرم‌آبادی، محمد حسین (۱۳۵۸). *باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام*، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و علوم اجتماعی.
۴. اقبالی، ابراهیم و حسین رسول‌زاده (۱۳۸۸)؛ «بررسی عناصر ساختار غزل‌های سیاسی-اجتماعی در اشعار هوشنگ ابتهاج و شفیعی کدکنی»، تاریخ ادبیات، شماره ۶۱، صص ۴۴-۲۶.
۵. بهار، مهرداد (۱۳۷۵). *ادیان آسیایی*، تهران، نشر چشمه، چاپ اول.
۶. پور خالقی چترودی، مه دخت و فرزاد قائمی (۱۳۸۹). «تحلیل نمادینگی آتش در اساطیر بر مبنای نظریه همترازی و رویکرد نقد اسطوره‌ای»، جستارهای ادبی، مجله علمی-پژوهشی، شماره ۱۷، صص ۹۵-۱۱۰.
۷. تفضلی، احمد (۱۳۶۴). *مینوی خرد*، تهران: انتشارات طوس.
- جلالی نایینی (۱۳۷۲). *ریگ ویدا (گزیده سروده‌ها)*، با پیشگفتار دکتر تاراچند، تهران، نشر نقره، چاپ اول.
۹. حسن‌زاده میرعلی، عبدالله و رضا قنبری عبدالملکی (۱۳۹۰)؛ «بازتاب اشعار سنتی و معاصر فارسی در شعر شفیعی کدکنی»، پژوهشنامه ادب غنایی سیستان، سال نهم، شماره شانزدهم، صص ۴۷-۷۲.
۱۰. سجادی، سید جعفر (۱۳۹۳). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: انتشارات طهوری، چاپ دهم.
۱۱. شفیعی، کدکنی (۱۳۸۲). *آیین‌های برای صدا*، تهران، نشر سخن، چاپ سوم.
۱۲. شفیعی، کدکنی (۱۳۸۳). *هزاره دوم آهوی کوهی*، تهران، نشر سخن، چاپ چهارم.
۱۳. شوالیه، ژان و آلن گریبان (۱۳۸۵)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، جلد ۴، تهران: انتشارات جیحون، چاپ اول.
۱۴. صفری، جهانگیر (۱۳۸۶). «بررسی کهن‌الگوی مادر در شعر سهراب سپهری»، مشهد، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۵۷، صص ۶۰-۷۹.
۱۵. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۳). *روانشناسی و کیمیاگری*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.